

تمدن ایران باستان

و تأثیر آن در تمدن اسلامی

۱

نگارش آقای مصطفی طباطبائی

نویسنده مصری دکتر طه حسین چنانکه آقای طباطبائی نیز اشاره کرده است در کتاب « من حدیث الشعر » خویش فصلی درمقایسه ادبیات عرب با ادبیاتهای قدیم دنیا و از آن جمله ادبیات ایران نگاشته و با وجود مراتب فضل خویش در آن با اشتباهاتی عظیم چه در اصل موضوع و چه در اشاراتی دیگر که در ضمن گفتار خویش کرده ، دچار شده است و ما خوشوقتیم که آقای طباطبائی این اشتباهات و برا از نظر محض ادبی مورد نقد و تحقیق قرار داده و بیعت در آن همت گماشته اند . اکنون در این شماره بنقل عین گفتار دکتر طه حسین و در شماره های بعد بدرج انتقاداتی که از طرف نویسندگان ایرانی میشود میپردازیم .

آقای دکتر طه حسین رئیس دانشکده ادبیات قاهره و استاد فلسفه تاریخ و ادبیات زبان عربی در دانشگاه مصر کتابی بنام « من حدیث الشعر والثر » انتشار داده که آگاهی بر آن برای خوانندگان مهنامه مهر خالی از اهمیت نیست . تحقیقات و تنیفات تاریخی و فلسفی اسناد محترم که مقام ارجمندی در عالم مطبوعات کشور های عربی دارد و بیشتر از آثار و تالیفاتش نیز بزیانهای بیگانه ترجمه شده بسیار سود مند بلکه میتوان گفت بواسطه شیوه و سبک مخصوص بخود مدرسه جدیدی در عالم ادبیات معاصر عرب باز نموده است ، ولی بانام این مراتب نویسنده محترم در فصل نخستین کتاب خویش « الادب العربی و مکاة بین الادب الکبری العالمیة » یعنی « ادبیات عرب و جایگاه آن در ادبیات معروف جهان » دوچار اشتباهات زیادی گردیده ، زیرا در برابر آنچه کتابهای تاریخی ، ادبی ، فلسفی و اجتماعی که از عصر خلفای عباسی بعد از دانشمندان ایرانی بیادگار مانده بسی بی انصافیت که استاد دانشمندی مانند آقای طه حسین امروزه بگوید که : « ایرانیان همه چیز حتی اوزان شهری خود را هم از عربها گرفته و ملت ایران ادبیات مشخصی از خود نداشته ز ادبیات فارسی بیش از مشتبی داستا نها و افسانه های شگفت آور و قصص و اساطیر (میتولوژی) چیز دیگری نمیباشد !!! . . . در صورتیکه همکار محترم ایشان آقای احمد امین استاد فلسفه و تاریخ دانشگاه مصر در کتاب « ضحی الاسلام » . « نهم روز اسلام » که آنهم در خور انتقادات جداگانه است ، تا اندازه ای در نصل تمدن و تربیت ایرانی با کمال بیطرفی بیان حقیقت را نموده و چنین مینگارد :

« ایرانیان قدیم از خود دارای معارف و ادبیات بوده و دانش آنان متناسب بزرگی

مملکت و فزونی قدرت و پهناوری کشور ایشان نیز بزرگ بوده، هنگامی که عباسیان بروی کار آمدند و نظر بر اینکه بیشتر از پیروان آنان ایرانی بودند از روی احساسات یاک و عقاید وطن پرستی و ایران دوستی و نمایی که بنزاد و کشور خود داشتند خدمات بزرگی انجام داده و مخصوصاً آن دسته که تربیت و تهذیب را بر عهده گرفته بنقل آثار خود پرداختند آنچه را که نیاکانشان بارت گذارده مورد استفاده قرار داده و کتابهایی در ستاره شناسی هندسه جغرافی ریاضیات و طبیعت در میان اعراب منتشر ساختند و با آنکه ایرانیان بارها در رهگذر سیل حوادث قرار گرفته آثار و کتابهایشان از میان رفته باز ملت ایران در صدر اسلام توانست آنچه را که روزگار نابود کرده تجدید و بزرگی و کامرانی از دست رفته را از سرنو بدست آورد. کتابهاییکه با جهان گیری و کشور گشائی آنان تناسب داشت تالیف و در دسترس عموم گذاردند چنانچه باید گفت بزرگترین بد بختی که ایران را ویران و ایرانیان را دوجار تهاهی ساخت همانا هجوم یونانیان و فتح اسکندر بزرگ بود زیرا در آن هجوم بیشتر کتابخانه های ایران سوخته و کتا بها و نامه های باستانی و گنجینه های دانش آن ملت نیست و نابود گشت .

اینک برای آنکه مطلب بهتر روشن گردد نخست مقاله دکتر طه حسین را ترجمه سپس بجواب گفته های ایشان میپردازم :

.....
 اروپا بسر برده ، ادبیات عرب نیز گذشته های درخشانی دارد واز هزارو یا صد سال پیش باینطرف اقوام گوناگونی از افکار رسای گویندگان و دانشمندان عرب بهره ور شده و خود را بشاهراه تمدن گشانیده اند . و هر قدر هم که انسان زیر دست و در صد کجکاوای را باید باز نمیتواند تمامی ادبیات عرب و ادبیات دیگران را بخوبی فرا گیرد ، زیرا موضوع بقدری با اهمیت است که در یک یا چند مقاله و یا کتاب نخواهد گنجید .

اولی من کوشش میکنم یک عقیده تقریبی را جم بآدب عرب و ادبیات ملل سائره که قرنها بشریت در سایه آن زیست نموده است برای شما بیان کنم ، من در مقام مقایسه بین ادبیات عرب و ادبیات امروزه اروپا نبوده و اگر چنین فکری نمایم ظلم بزرگی در باره خود نموده زیرا بین کدام يك از ادب عربی میتوان مقایسه نمود ، آیا با ادب پیشینیان یا به ادبیات معاصرین ؟ اگر بخواهیم ادبیات دیرین عرب و ادبیات نوین اروپا را با هم مقایسه کنیم با ادبیات عرب ستم کرده و بیش از آنچه در خور توانائی اوست بر دوشش نهاده ایم زیرا نیاکان ما مجبور نبوده اند که از ترقیات امروزه و پیشرفت دانش و علوم و فلسفه بشر پیش بینی بنمایند . بلی هیچگاه پای بند به چنین امری نبوده و هرگز آثار فکری خود را ساخته و آماده به مقارنه قرار نداده اند و اگر هم بگوئیم ادبیات باستانی عرب نسبت با ادبیات فرانسه یا انگلیس و آلمان ساده و نارساست نیز زیاده روی کرده بلکه گناه بزرگی را مرتکب شده ایم . زیرا طرز زندگانی و اوضاع و احوال باستانی که ادبیات قدیم از آن پیدا شده بکلی برخلاف اوضاع عیست که ادبیات اروپا از آن پدیدار گشته است .

« و هرگاه بخواهیم ادبیات معاصر عرب را با ادبیات ملل نامده اروپا مقایسه نماییم باز هم بخود ستم کرده‌ایم ، زیرا ما هنوز در آغاز نهضت علمی و ادبی خود هستیم و از زنجیر هائیکه ما را از آزادی فکری و عقلی بی بهره نموده رهائی نیافته ایم و بنا براین هرگز طفل يك شبه راه صدساله را نخواهد پیمود .

« در اینصورت سزاوار نیست که ادبیات امروزه اروپا را با ادبیات نونهال خود در يك کفه قرار دهیم ، فقط می‌خواهیم ادبیات باستانی عرب را در میان ادبیات معروف عصرهای گذشته مورد بحث قرار دهیم .

« ادبیات دنیای قدیم باندازه‌ای محدود است که آنرا بسه یا چهار قسمت میتوان تقسیم نمود . « ادبیات یونان قدیم ، ادبیات رومی ها یا لاتینی ، ادبیات فارسی و ادبیات عربی و دنیای امروزه چه در اروپا و چه در آسیا از سوای آن اطلاعی نداشته و اگر هم چیز دیگری بوده تنها دسته ای از دانشمندان که در جستجوی تاریخ و تمدن های قدیمی هستند از آن آگاهی دارند .

« هنگامی که استاد « روکمان » میخواست فصل گرانبهائی را جمع بادبیات عرب در دائره المعارف اسلامی بنویسد ، ادبیات عرب پیش از پیدایش اسلام را با ادبیات سیاهان افریقا و ساکنین جزایر اقیانوس کبیر تشبیه نموده ، زیرا ادبیات عرب ناسیصد سال پیش از ظهور اسلام معرف زندگانی ساده و صحرا نشینی اعراب بوده و بقدری ناچیز است که هیچ ارزش ادبی برایش نمیتوان قبول نمود . نقطه زندگانی صحرا نشینان (Saracens) و بیابان نوردان را که از جاه ، جلال ، ثروت ، نعمت ، خوشی و کامرانی و بالاخره از ترقیات فکری و عقلی بهره ای نداشتند بمانشان میدهد ، با این حال بر فسور مزبور کمی بعد به اهمیت و مقام ادبیات عرب پی برده و آنرا در ردیف ادبیات معروف دنیا قرار میدهد ، زیرا پس از آنکه در قرنهای پنجم و ششم میلادی بین اعراب و زندگانی خارج جزیره العرب مناسباتی پیدا گشت ، دوش سرشار و استعداد فطری اعراب که قرنهای بحالت خوشی بوده بناگهان بیدار گشته تمام مظاهر زندگانی خود را بشکل تازه تری در آوردند .

« عوامل و موجبات انتشار ادبیات عرب در کشورهای بیکانه که بدست ساجستوران عرب فتح شده بسیار است ولی باید دانست همین که دیانت اسلام در زمان ابوبکر و عمر در خارج شبه جزیره العرب انتشار پیدا کرد زبان و ادبیات عرب مخصوصا کتاب آسمانی مسلمین یعنی قرآن کریم بین ملل مغلوبه رواج یافت و همین کتاب آسمانی توانست مال زیادی را در تحت نفوذ تعالیمات و دستورات خود در آورد چنانچه در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم هجری مردمان شام و مصر و عراق و افریقای شمالی و اندلس (اسپانی) یعنی تمام آن ممالکی که بدست مسلمین فتح شده در عادات و آداب و اخلاق و روش زندگانی خود تغییر داده و در فراگرفتن زبان عربی بر یکدیگر پیش دستی می کردند . بسیاری از آنان بیادگرفتن زبان تنها اکتفا ننموده بلکه به کنجکاوی و تتبعات علمی و زبانی ادبیات عرب پرداخته بطوریکه در نیمه قرن دوم هجری بیشتر از شعراء و سخن

سراپان از نژاد عرب نموده بلکه از مللی هستند که بزور کیش اسلام را پذیرفته اند . « شعرای برجسته قرن دوم و کسانیکه تمدن اسلامی بدانان میباید و جمال و زیبایی بغداد و عراق بسته بوجود آنان بوده یا ایرانی و یا از موالیان سامی نژاد یعنی نبطی و آرامی بوده و بواسطه برتری که در زبان عربی از خود نشان میدادند با شعرای عرب لاف برابری زد، بلکه اعراب را تحت الشعاع خویش قرار میدادند .

« زبان عربی که در قرن اول هجری بحرمدان شمالی جزیره العرب و گروهی از صحرائشینان که زندگی ساده و خشن عادت داشتند منحصر بوده ، در قرن دوم روح نوینی بخود گرفته و نواست ادبیات هند ، فلسفه یونان و تمدن ایران باستان را بخوبی پذیرد . بیشتر این ترفیات در دوره کوتاهی که برای ترجمه و نقل آن تمدنها بزبان دیگری کافی نبود در زبان عربی صورت گرفت و با لآخره اقوام گوناگون را بصورت ملتی که زحمت قوای فکری و عقلی یکسان بودند از کار در آورده ، بدیهی است عوامل چنین پیشرفتی از جمله معجزات است و در حقیقت بیدایش و پرورش اسلام هم پیوسته بکمرشده معجزات است که نخستین معجزه بزرگ آن را قرآن کریم میتوان شمرد .

« چنانچه باید دانست ناپیش از ظهور اسلام ممالک دنیا بدر دسته تقسیم شده : قسمتی تابع امپراطوری عظیم الشان روم بوده و قسمتی دیگر در تحت نفوذ امپراطوری ایران اداره شد . و هر يك از این قسمتها از حیث قوای فکری و عقلی و اخلاق و آداب ، تمدن و تربیت ، بکلی از هم جدا بلکه جنگها و لشکر کشی ها طی بین آن دو امپراطوری بزرگ پیوسته رخ می داد تا آنکه در قرن دوم و سوم هجری بر اثر انتشار زبان عربی و تمدن جدید اسلامی تمامی آن اختلافات از میان رفته و بکلی در زیر پرچم اسلام بشکل ملت متحدی در آمدند ، عربی زبان علمی و ادبی گشته ، شعر و نثر را بدان زبان گفته و کتابهای و علمی را نیز بآن زبان تألیف مینمودند .

« از آن تاریخ عربی زبان علمی این قسمت بزرگ از دنیای قدیم گشت ، چنانچه ناپیش از آن تاریخ ادبیات یونان ، یعنی مهمترین ادبیاتی که بشریت تا کنون شناخته و انقلاب بزرگی در قوای فکری وی بوجود آورده ، در میان آن ملل حاکمرا بوده است .

« گرچه ادبیات ملل سامی از قبیل آرامی و یهودی نیز در برابر ادبیات یونان در شام و جزیره العرب و عراق رواج داشت و تا اندازه ای روحیات آن ملل را تربیت و پرورش مینموده ، ولی تمامی آنها در برابر ادبیات عربی تاب ایستادگی نیاوردند و چون نهر های کوچکی که برود خانه بزرگی فرو ریزد در ادبیات عرب تحلیل رفته و با لآخره چون آبشار بزرگی سرازیر گشت .

« ادبیات عربی در سرزمینهایی که بدست مسلمانان فتح میشد بسرعت برق انتشار میافت و تنها در ممالک ایران بوده که نتوانست زبان فارسی را از میان براندازد ، ولی فراموش نباید نمود که ادبیات قدیم نیز دیر نیامید ، چنانچه اشعاریکه در قرنهای اول و دوم و سوم هجری در ایران سروده میشد بزبان عربی بوده و تمام علوم و فنون حتی فلسفه نیز بزبان عربی تدریس میگشت قسمتی که ادبیات عرب جانشین ادبیات فارسی قدیم گشته و هر ایرانی که میخواست

از ادبیات بهره ای داشته باشد زبان عربی را بخوبی میاموخت .

« اما ادبیات یونانی و قبطی و آرامی که در شام و عراق و مصر و شمال افریقا رواج داشت جای خود را با ادبیات عربی واگذار ساخت . ادبیات یونان نیز کم کم پس کشیده تا آنکه در آسیای صغیر یعنی قلمرو حکومت بیزانتین و ممالک همسایه آن در کشور اروپا انحصار یافت و بنا بر این ادبیات یونان که قرنهای درازی از زمان اسکندر تا ظهور اسلام در دنیای قدیم رواج داشت رخت بر بسته و ادبیات عرب جانشین آن گردید و با وجود پیش آمدهای ناگوار روزگار تا کنون هم جای خود را حفظ نموده .

« با وجود اینها ادبیات عرب دشمنان زیادی از روزگاران قدیم تا بحال داشته چنانچه در قرنهای اول و دوم و سوم هجری ایرانیان و موالیان از دشمنان بی باک آن بشمار میروند ، این دسته از مردم آشکارا ستیزگی کرده ارزش ادبیات عرب را انکار مینمودند و از این جهت آنرا شعوبیه نامیده اند و مذاکرات و گفتگو هائیکه بین اعراب و شعوبیه میشده جا حظ آنرا در برخی از تالیفات خود ذکر نموده است .

« این بینونت و بهم افتادگی شعوبیه را بر آن داشت که قدر و قیمت ادبیات عرب را بکلی انکار و آنرا در مقام مقایسه با ادبیات ملل دیگر بهیچ بشمارند .

« از طرفی دیگر هوا خواهان و دوستداران عرب ناگزیر شدند که در مقام دفاع بسی مبالغه نمایند ، چنانچه جا حظ میگویند بگانه ادبیات دنیا همان ادبیات عرب است و ملل دیگر از ادبیات و ترقیات فکری و عقلی بهره نداشتند ، یعنی یونانیان قدیم سواى فلسفه و ایرانیان و هندوها بجز حکم و امثال اتری از خود نگذاشته در صورتیکه اشعار ادبیات عرب بقدری ساده و خالی از پیرایه است که با اندک توجه بمعنی ابیات و قصاید از زبان شاعر سرازیر میگردد ، همچنین فن خطابه و سخنوری یکی دیگر از تمایزات ادبیات عربست ، زیرا سخنورانی مانند علمی و زیاد و حجاج را در دامن خود پرورش داده و از همه اینها گذشته حکم و امثال سائره پند ها و اندرز هائی از بزرگان عرب بیادگار مانده و زینت بخش افتخارات قومی و نژادی آن گردیده است .

« شعوبیه نیز مانند پیروان و هواخواهان ادبیات عرب بسی بی انصافی می نمودند چنانچه برخی از ایشان میگویند : شعر عربی نسبت با شمار ملل دیگر ناچیز است ، زیرا ادبیات عرب داستانها و افسانههای شعری بلکه قصص و اساطیری مانند یونانیان قدیم از خود ندارد و در اینصورت باید از ادبیات قدیم دست کشیده و از ادبیات ملل دیگر استفاده نمود ، در صورتیکه این اشخاص بحقیقت بی نبرده و باشعار و قصاید شعرای دوره جاهلیت و عصر اموی مانند جریر و فرزدق و اخطل که بسیاری از اشعار قصصی در آن موجود است درست پی نبرده اند ، زیرا یکی از امتیازات اشعار حماسی و داستانهای

یهلوانی آنست که شاعر شخصیت خود را بکلی فراموش نموده و اشعارش آئینه زندگانی قوم و ملت خود باشد چنانکه در هر يك از تصایف جریر و فرزذق و با اخلل مثل آنست که خواننده بادیه نشینان عرب را بچشم خود دیده ، گفتگو هایشان را شنیده و بالاخره باسراز زندگانی آنان بی برده است ، و برخلاف غزلیات از شادی و ناکامی واحساسات روحی شاعر چیزی نمی فهمد ، بلی ۱۱ گر در ادبیات عرب ابلیاد هومر و اودیسه یافت نمیشود و لی شعرهای باستانی اوضاع اجتماعی و زندگانی یهلوانان و فهومانان را بخوبی توصیف مینماید . کیست که ادعا نماید داستانهای شعری عرب جمال و زیبایی ابلیاد و اودیسه را نداشته ، و افسانههای ابوزید هلالی ، عنتره و حوزة اصفهانی بیای قصص واساطیر یونانیان و یا ایرانیان قدیم نمیرسد ؟

۰ * * ۰

« اما کسانی که معتقدند نثر عربی بیا به نثر فرانسه وانگلیسی نمیرسد بدون شك در ادبیات عرب مطالعاتی ننموده زیرا هر كس که تالیفات جاحظ ، ابن مقفع ، ابو جیان ، عبدالحمید کاتب ، ابن العمید . صاحب بن عباد ، بدیع الزمان همدانی و خوارزمی را خوانده و کمی در فنون مختلفه عرب تحقیقات و تحقیقات نموده بخوبی میدانند که زبان عربی ناچه اندازه از حیث نثر سرشار است ،

« بهرحال ادبیات عرب از شعر ، نثر ، علوم و فلسفه چیزی از ادبیات چهارگانه باستانی کم و کاست نداشته بلکه بدون شك از ادبیات لاتینی و فارسی هم برتری دارد و تنها در برابر ادبیات یونان قدیم است که سراجلال و احترام فرود میاورد .

زیرا ادبیات لاتینی ادب نو ظهوری نبوده و فقط تقلیدی از ادبیات یونانیان می باشد . چنانچه خطبای معروف رومی همگی شاگردان خطبای یونان بوده و « سیسرون » که معروف ترین خطیب یونانی است شاگرد ارسطاطالیس و « دیوستن » بشمار میرود ، همینطور مشهور ترین مورخین رومی مانند « تالیف » و « تاسیت » هر دو از شاگردان مدرسه « هرودوت » و « تسیدیه » هستند ، و « ویرژیل » یعنی بزرگترین شعرای رومی هم از شاگردان « هومر » و سایر شعرای معروف یونان است ، از طرفی دیگر رومیها در فن تاتر و اوپرا از خود چیزی نداشته و همواره از یونانیان تقلید کرده و ریزه خوار خوان ادبی آنان بوده اند . بنا براین ادبیات رومی تقلیدی از ادبیات یونان بیش نبوده در صورتیکه ادبیات عرب با آنکه بسیار در تحت نفوذ یونانیان ، ایرانیان ، رومیها و هندوها واقع شده ولی کمتر راه تقلید را پیموده بلکه مظاهر فکری عرب در شعر و نثر ، علوم و فنون مختلفه آن پدیدار است و اگرچه اعراب بسی چیزها را از ملل دیگر بعاریت میگرفته ولی طولی نمی کشید که رنگ عربی بدان داده شخصیت آن را از میان می بردند .

« اما در خصوص ادبیات فارسی میگویند ادبیات عربی بسیار موهون ادبیات فارسی است و اعراب در عصر خلفای عباسی در هر چیزی شاگرد ایرانیان بوده بلکه شعراء و دانشمندان

« راست است که ایرانیان در زندگانی اعراب عامل مؤثری بوده ولی چه بسا اوفات یادگارهای بدی از خود گذاشته اند .

« ما بسی چیزها مانند آداب خوردن و نوشیدن و پوشیدن آرایش و بیرایش و خوش گذرایی را از ایرانیان یاد گرفته ایم ولی همینکه از تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات عربی جستجو میکنیم ناگزیریم بگوئیم تقریباً اثری از آن نمی یابیم .

« ایرانیان درقرنهای دوم و سوم بزرگی و فرمانروائی داشته و عظمت خود را بوسایل مختلفه بدیگران نشان میدادند ، ولی باید پرسید آن کتابهای زیاد فارسی که به عربی ترجمه شده کیجاست ؟ و آن فارسی که ترجمه شده و در شعر عربی تأثیر نموده کدام است ؟ کتابهای فارسی که به عربی ترجمه شده در برابر آنهمه کتابهای علمی و فلسفی که از یونانی ترجمه گردیده بقدری اندک و ناچیز است که بشمارش نیاید ، بلکه بالاتر از این باید گفت اگر ملتی در راه ترقیات فکری خود منت دار ملت دیگری باشد آن ایرانیان هستند که باید خود را مدیون و شکرگزار اعراب بدانند ، و هرگاه بتاریخ ادبیات فارسی که از قرن چهارم هجری آغاز گشته مراجعه نمایند می بینند که ادبیات فارسی بر اثر مقاومت با ادبیات عرب یعنی بصورت عکس العمل آن پیدا گشته است .

« ایرانیان نخست از اعراب پیروی نموده در شعر و علوم از آنان تقلید میکردند چنانکه اشعار فارسی که تا بحال سروده شده همگی باوزان شعر عربیست . و شایسته که از افتخارات ملی ایرانیان و یکی از شاهکارهای دینی دنیاست برون بحر تقارب یعنی بحر عربی بنظم در آمده است . و همینقدر کافیست دیوان هر یک از شعرای ایران را برداشته و ببینید که تا چه اندازه در تحت تأثیر و نفوذ ادبیات عربی قرار گرفته اند .

« در این صورت بین این ادبیات چهارگانه : یونانی و فارسی و لائینی و عربی ادبیاتی که در عصرهای باستانی و قرون وسطی رواج داشته فقط میتوان گفت که نخستین آنها ادبیات یونانی سپس ادبیات عرب میباشد .

« بلی! در همان اوقاتیکه ادبیات یونان به قسطنطنیه ریخته پیدا کرده و قبایل ماربار اروپا دوجار نادانی بودند ملل سبازی دربرو ادبیات عرب زیسته بلکه اعراب در تمامی دوره قرون وسطی پیشرو و قافله سالار علوم و فلسفه و ترقیات عقلی بشر بوده اند . « نخستین نهضت عامی ملل اروپا در قرن دوازدهم مسیحی بر اثر اتصال اروپائیان با اعراب صورت گرفته و پس از نهضت دوم ادبیات اروپا با ادبیات یونان پیوست و در نتیجه اروپائیان از خواب غفلت بیدار گشتند .

« ادبیات عرب شالوده بزرگی و عظمت اروپا را ریخته و تا بحال هم دانشمندان زیادی از ملل اروپا در راه استفاده و دسترسی به گنجینه های قیمتی آن بسی فداکارها مینمایند « اگر اروپا بدستشرقین خود افتخار مینماید بدون شك قدردانی و حق شناسی

از ادبیات عرب است، زیرا هرگاه « سیبویه » و « جاحظ » و « معری » و سایر دانشمندان نامی عرب نمی بودند بزرگانی مانند « رنان » ، « کازانووا » ، « دوساسی » و « ماسینون » نزد فرانسویان پیدانگشته و از ملت انگلیس و آلمان هم آنهمه علمای بزرگ بر نمی خواست .» **ناتمام**